

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن – المان

دروغ بزوغ

حاجی ز حج رسید ، سخنانش چو زوغ بود
سوراخ ، مشک خالی او ، پُر ز دوغ بود
آئینه دلش که ز نیرنگ ، زنگ زده
با سرفه ها و عطسه پُر از نَبُوغ بود
گفتا که مدتیست ، نبودم به جرمنی
در ملک دیگری ، ولی بر من اشوُغ بود
گفتم مگر به سوی وطن رفتی ، ای عزیز
خندیده گفت ، شوخی گکی نابلوغ بود
در کعبه رفته فرضی ادا کردم از وفا
با عشق و با علاقه پُر از فُروغ بود
گفتم ! چرا نکردی خداحافظی ز ما
شاید که پرده ای به میان ، همچو شوغ بود
گفتا که بیخبر ز همه مردمان شهر
رفتم ، بیامدم ، که عجائب شلُوغ بود
غیر از (فلانی) ، جمله رفیقان و دوستان
کس را خبر نبود ، که ما را سُبُوغ بود

گفتم ! رواج و رسم ، که از یار و دوستان
 حتی ز دشمنی که ، اگر آسُمُوغ بود
 گفتا که نه ، با تلیفونها ، به این و آن
 رسمِ ادب بجا که ، به مانندِ تُوُغ بود
 حتی برای تو بِزَکَم زنگی از وفا
 مصروف بودی و تلیفونت ، چو جُوغ بود
 گفتم که ، دستگاهِ جدیدیست ، نزدِ ما
 افشاء کند سخن ، که حق و یا دروغ بود
 بس ، بیش ازین چه دردِ سری بر شما دهم
 چون مابقیِ قصه ، شما را بُزُوغ بود
 حاجی که تازه آمده از حج ، دروغ گفت
 چشمِ پُر اشک و مجمرِ دل ، پُر ز قوغ بود
 « نعمت » قیامتی نگر از دستِ حاجیان
 کأسِ وفا ، ز حرمتِ حج ، کاش لُوغ بود

معانی بعضی از لغات :

زوغ = زرداب ، رودخانه ، جوی ، نهر ** اَشُوغ = مجهول ، ناشناخته ،
 گمنام ، بیگانه ، غریب ** شُوغ = پوستِ سخت و دبل ، آبله که در کفِ پا و
 دست از کثرتِ کار کردن پیدا میشود ** سَبُوغ = فراوان شدنِ رزق ، به
 مقصد رفتن و رسیدن ** آسُمُوغ = از اصحابِ اهریمن که سخن چینی و فتنه
 انگیزی و دروغگویی به او متعلق است ** جُوغ = چوبیکه به هنگامِ شخم
 زدن بر گردنِ جفت میگذارند ** لُوغ = نوش ، نوشیدن